

میخایل باختین

پرسش‌های
بوئیقای داستایفسکی

ترجمه‌ی سعید صلح‌جو

ویراستار: سمیرا بزرگی

با مقدمه‌ی
دکتر حسین پاینده



انتشارات نیلوفر

فهرست

- یادداشت مترجم ۹
- رهیافت باختین در نقد رمان / مقدمه‌ای از حسین پاینده ۱۷
- مقدمه‌ی ویراستار انگلیسی ۲۹
- یادداشت مؤلف ۵۹

فصل اول

- رمان چند-آوایی داستایفسکی و پردازش آن در ادبیات انتقادی ۶۱

فصل دوم

- قهرمان، و موضع نویسنده در قبال قهرمان، در هنر داستایفسکی ۱۳۷

فصل سوم

- ایده در آثار داستایفسکی ۱۹۱

فصل چهارم

- ویژگی‌های ژانر و ترکیب نگارش پیرنگ در آثار داستایفسکی ۲۳۳

فصل پنجم

- سخن در آثار داستایفسکی ۳۷۵

۱. سنخ‌های سخن نثر. سخن در آثار داستایفسکی ۳۷۵

۲. سخن تک‌گفتارانه و سخن روایتگرانه‌ی قهرمان در رمان‌های

- کوتاه داستایفسکی ۴۱۴

۴۷۳	۳. سخن قهرمان و سخن روایی در آثار داستایفسکی
۴۹۹	۴. گفت‌وگو در آثار داستایفسکی
۵۳۷	نتیجه‌گیری
۵۴۱	پیوست‌ها
۵۴۳	پیوست ۱
۵۵۷	پیوست ۲
۵۹۳	واژه‌نامه

فصل اول

رمان چند-آوایی داستایفسکی

و پردازش آن در ادبیات انتقادی

نخستین برداشتی که از هرگونه آشنایی با نوشتارهای پرشمارِ درباره‌ی داستایفسکی حاصل می‌شود این است که فرد نه با یک مؤلف-هنرمندِ واحد که رمان‌ها و داستان‌هایی نوشته است، که با تعدادی گزاره‌ی فلسفی از جانب چندین مؤلف-اندیشمند – راسکلنیکوف، میشکین، ستاوروگین، ایوان کارامازوف، مفتش اعظم و دیگران – سروکار دارد. اثر داستایفسکی، برای اندیشیدن انتقادی، به زنجیره‌ای از مواضع فلسفیِ ناهمگون و متناقض تجزیه می‌شود که هر کدام از سوی این یا آن شخص^۱ تشریح‌شده می‌شود. در میانه‌ی این دیدگاه‌ها نیز دیدگاه‌های فلسفی خود مؤلف – اما نه هرگز از جایگاهی برتر – به چشم می‌آیند. در نظر برخی پژوهشگران، آوای داستایفسکی با آوای این یا آن شخص اثر او

^۱ همیشه باید تمایزی را در نظر داشت که باختین بین شخص (character) و شخصیت (personality) قائل است [م].

[نویسندگان یا توضیحات مترجم فارسی با علامت [م] مشخص می‌شوند. سایر پانویس‌ها از مترجم انگلیسی و همه‌ی یادداشت‌های آخر فصل از باختین است.]

این ویژگی شگفت‌آویز ادبیات انتقادی درباره‌ی داستایفسکی را نمی‌توان صرفاً با ناتوانی روش‌شناختی اندیشه‌ی انتقادی توضیح داد و نباید آن را نقض کامل نیت هنری مؤلف دانست. این رهیافت منتقدان، همانند فهم خودجوش خوانندگانی که پیوسته با اشخاص آثار داستایفسکی جدل می‌کنند، در واقع با یکی از ویژگی‌های ساختاری پایه‌ای آثار او همخوان است. داستایفسکی، همانند پرومته‌ی گوته (و برخلاف ژئوس) بردگانی بی‌آوا نمی‌آفریند، که مردمانی می‌آفریند آزاد، توانا بر ایستادن دوشادوش آفریدگارشان، توانا بر مخالفت با او و حتی عصیان در برابرش. چندگانگی آواها و آگاهی‌های مستقل و ادغام‌نشده و چند-آوایی اصیل آواهای کاملاً معتبر، در واقع ویژگی اصلی رمان‌های داستایفسکی است. آثار او متشکل از چندگانگی اشخاص و سرنوشت‌های درون یک جهان واحد اَبزکتیو نیست که از جانب یک آگاهی واحد مؤلفانه آشکار شده باشد، بلکه متشکل از چندگانگی آگاهی‌های برابر و جهان‌های خاص آنهاست، جهان‌هایی که درون وحدت یک رخداد معین به هم

درمی‌آمیزد؛ در نظر برخی، آوای او تلفیقی شگفت‌آور همه‌ی این آواهای ایدئولوژیک است؛ اما در نظر برخی دیگر، آوای داستایفسکی در واقع تحت‌الشعاع همه‌ی آواهای دیگر قرار می‌گیرد. با اشخاص اثر جدل می‌شود، از آن‌ها آموخته می‌شود؛ کوشش‌هایی صورت گرفته است تا دیدگاه‌های اشخاص آثار او را به نظام‌هایی نهایی شده تبدیل کنند. شخص، از لحاظ ایدئولوژیک، مقتدر و مستقل تلقی می‌شود؛ او نه به‌عنوان ابژه‌ی بینش هنرمندانه‌ی نهایی‌کننده‌ی داستایفسکی، بلکه به‌عنوان نگارنده‌ی برداشت ایدئولوژیک بسیار سنجیده‌ی خاص خود ملاحظه می‌شود. در ضمیر منتقدین، قدرت معنارسانی بسیار سنجیده و مستقیم کلام اشخاص، ساحت تک‌گفتارانه‌ی رمان را ویران می‌کند و واکنشی بی‌واسطه را موجب می‌شود. گویی شخص ابژه‌ی سخن مؤلفانه نیست، بلکه حامل خودآیین و کاملاً معتبر کلام فردی خود است.

بوریس انگلهارت، این ویژگی نوشتارهای درباره‌ی داستایفسکی را به درستی دریافت. «بررسی ادبیات انتقادی روسی درباره‌ی آثار داستایفسکی، بی‌درنگ آشکار می‌کند که این نوشتارها، جز در موارد استثنائی، از سطح روحی اشخاص محبوب آثار داستایفسکی فراتر نمی‌روند. بر سازمان‌دهی در دسترس چیرگی ندارند؛ بلکه سازمان‌دهی کاملاً بر آنها چیره است. هنوز از ایوان کارامازوف و راسکلنیکوف، از ستاوروگین و مفئش اعظم می‌آموزند، خود را درگیر همان تناقضاتی می‌کنند که آنها را درگیر کرده بود، با سردرگمی در برابر همان مشکلاتی زانو می‌زنند که آنها در گره‌گشایی‌شان ناکام بوده‌اند و با احترام در برابر تجربه‌های پیچیده و عذاب‌آور آنها سر فرود می‌آورند.» [۱]

یولیوس میر-گراف نیز تفسیری مشابه دارد. «آیا تا به حال به ذهن کسی خطور کرده است که در هر یک از گفت‌وگوهای پرتعداد تربیت احساسات شرکت کند؟ اما ما با راسکلنیکوف و نه تنها با او، که به همان اندازه با هر کدام از نقش‌آفرینان خرد نیز مباحثه می‌کنیم.» [۲]

۱. Sobytie (رخداد) و صفت‌اش sobytiinyi (سرشار از بالقوگی رخداد)، در اندیشه‌ی باخنین اصطلاحاتی بسیار حیاتی‌اند. در ریشه‌ی این واژگان، معادل روسی «وجود» یا «هستی» (bytie) نهفته است و - اگرچه ریشه‌شناسی می‌تواند محل مناقشه باشد - so-bytie هم به معنای معمولش، «رخداد» خوانده می‌شود و هم به تعبیری دقیق‌تر، «هم-وجودی» یا «هم-بودی»، که وجود یا هستی را با دیگری قسمت می‌کند. رخداد فقط میان آگاهی‌های هم‌کنش‌گر رخ می‌دهد؛ هیچ رخداد تک‌افتاده و خود-تک‌انگاره‌ای وجود ندارد. درباره‌ی استفاده‌ی باخنین از Sobytie، بنگرید به بحث مفصل S. G. Bocharov و S. Averintsev، *در ستاران کتاب مقالات و قطعات منتشر شده‌ی باخنین پس از مرگش*:

M. M. Bakhtin, *Estetika slovesnogo tvorchestva* (Moscow, 1979), pp. 384-85

برای مطالعه به انگلیسی، کتاب زیر را ببینید:

Michael Holquist, "The Politics of Representation," in *Allegory and Representation: Selected Papers from the English Institute, 1979-1980* (New York: Columbia University Press, Series, no. 5), ed. Stephen J. Greenblatt (Baltimore: The Johns Hopkins Press, 1981), pp. 172-73.